

باخترا امروز

مؤسس: شادروان دکتر سید حسین فاطمی
نشریه سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور
(بخش خاورمیانه)

شماره ۲۹ سال دوم

شهریور ۱۳۵۱

دوره چهارم

اعتصاب کارگران

روز پنجم شهریور تهران از خواب بیدار شد ولی مانند بیماری مفلوج فقط در بستر ماند. حرکت متوقف شده بود. رانندگان زحمتکش شکت واحد اتوبوسرانی، برای اولین بار در دهه اخیر اعتصاب کرده بودند و این اعتصاب نتیجه طبیعی ظلم و استثمار بود که سالها بر پشت این زحمتکشان سنگینی میکرد.

تهران، غول بیغورهای که اعضا آن رشک نامتناسب یافتهاند، منکی به شریانی است که بتواند همه اندام تا مورتش را مشروب کند. از تهران پارس تا ونک - از تجریش تا شهر ری، سه میلیون جمعیت برای حرکت خود منکی به اتوبوس هستند، و این اتوبوسرانی را بصورت یکی حیاتی ترین و در ضمن پر منفعت ترین رشتهها در آورده است. دولت با از بین بردن افراد و شرکتهای کوچکی که در اتوبوسرانی سهم بردند، توانست اتوبوسرانی تهران را در شرکت واحد متمرکز کند و سالها منافع سرشاری به جیب بریزد و این البته علاوه بر دزدیهای کلانی است که مجموعا در طی عمر شرکت واحد سر به صدها میلیون تومان زده است (حتی در گذشته بارها کار به جانی رسید که دولت برای سرویش گذاشتن بر دزدیهای بزرگش، مجبور شد رقمهای چند میلیونی زدی در شرکت واحد را فاش کند و با اخراج دزدان کوچکتر، بزرگترها را حفظ نماید.)

روش رژیم در مورد شرکت واحد بر دو اصل استوار بوده است ۱ - افزایش در آمد بهر طریق ممکن ۲ - کنترل شدید رانندگان و کارکنان بخاطر جلوگیری از خطرات ناشی از اقدامات دستجمعی آنها.

اقدامات در جهت افزایش در آمد تا آنجا موفقیت آمیز بود که در خفا انجام میگرفت. بند و بستها، دزدیها، چند برابر حساب کردن خریدها و تمام حیلها و رنکارتنک دیگری که در پشت پرده انجام میگرفت، و بعلت نبردن حساب و کتاب و قانون و دادگاه به مردم تحمیل میشد ولی همینکه دندان طمع دزدان تیز تر شد و خواستند که با منطقه بندی تهران، از مردم اخاذی بیشتری کنند با مقاومت دلبرانه و وسیع مردم در جریان اتوبوسرانی سال ۴۹ مواجه شدند که خود یکی از نقاط درخشان مبارزات جمعی مردم بود.

در جریان نظاهاست ماجرای اتوبوسرانی آنسال، بری اولین بار نقش ساز مانهای سیاسی در جهت دادن مقاومت مردم روشن شد و مبارزات در حد خود بقدری وسیع شد که رژیم ناچار علنا و متضحانه عقب شینی کرد.

اما اقدامات رژیم در جهت اصل دوم سیاست خود یعنی کنترل رانندگان و کارمندان توانست تا مدتی در شکل گیری مبارزات این عده زحمتکش ایجاد تاخیر کند. رژیم که به اهمیت زیاد اتوبوسرانی برای شهری مانند تهران آگاه بود و میدانست که مبارزین ممکن است از این موقعیت استفاده کنند، صفوف رانندگان را از همان ابتدا مملو از عناصر ساواک و وابستگان آن کرد. کنترل سندیکای قلابی رانندگان را بدست گرفت و هر حرکت اصیل رانندگان را که توانست در نطفه خفه کرد و رانندگان آگاه را بطور انفرادی در معرض

« جریة باختر امروز »

نشرة

منظمات الجبهة الوطنية الايرانية

في الشرق الاوسط

العدد التاسع والعشرين

السنة الثانية

المرحلة الرابعة

ايول ۱۹۷۲

اجرای حکم دادگاه انقلابی خلق

بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران
چرا طاهری اعدام شد؟

صبحگاه روز یکشنبه ۲۲ مرداد ماه در ساعت ۱۰ و ۱۰ دقیقه حکم دادگاه انقلابی خلق در مورد سرتیپ سعید طاهری جلاد توسط یک گروه از مجاهدین بمورد اجرا گذاشته شد. بعد از اجرای حکم سلاح کمبری و کلاه نظامی طاهری خانن وقاتل مصادره شد ومجاهدین بسلامت بیایکه خود بازگشتند.

طاهری که بود؟ پاسداری منافع چه کسانی را بگردن داشت؟ دستها و چکمههایش بخون چه کسانی آغشته بود؟ ۹ سال از قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ میگذرد. همه در آن روز خونین سرهنگ درم طاهری پلید و آدمکش را دیدند که باتفاق سایر چکمه پوشان مزدور و در راسی همه آنها مردم بیگناه را بی محابا هدف رگبار گلوله قرار میداد. در آن روز خونین

طاهری قاتل شکمها درید، دست وباسا شکست، خونها ریخت ودانهای سوزنده بردل خلق ما گذاشت. خانوادههای پیشماری را داغدار وبی سرپرست کرد. وبیاس همه این سفاکها بود که طاهری بدرجه سرهنگی ارتقاء پیدا کرد. در آن روز خونین نیمه خرداد تنها مردم توانستند در درفش در پشت او فروکنند که بعد از ساعتی مجددا باخشمی زیادتر و کف برلب آورده دوباره بیدان آمد و انتقام یک درفش را ب دهها کشته گرفت جنایتهای این قاتل را هیچکس از یاد نبرد وهمه این سفاکها از نگاههای پرنفرت و انتقام مردم دور نماند.

هیچکس کشتار بیرحمانه مردم کفن پوش وراهن را بدست این قاتل حرفهای واین سک مزدور در روزهای نیمه خرداد ۴۲ از یاد نخواهد برد.

طاهری را هم در نقش جلاد چکمه پوش خیابانهای تهران در روزهای خونین خرداد ۴۲ و هم در نقش سک وحشی پاسدار منافع سرمایه داران غارتگر و وابسته داخل و خارجی در حمله به کارگران بیگناه کارخانه جیب و جهان چیت دیدیم. همان طاهری قاتل که براختی آب خوردن صدها نفر را در خرداد خونین بگلوله بست، بسرعت یک چشم بهم زدن اعتراض آرام و مظلومانه کارگران بیگناه جهانچیت را کسه بخاطر تقاضای افزایش نا چیزی بر دستمزد خود صورت گرفته بود حوالی کاروانسرسنگی در راه کرج با رگبار مسلسل بخاک و خون کشید و دهها خانواده فقیر وفرزندان معصوم آنها را بی سرپرست گذاشت.

طاهری قاتل همان کسی بود که باضربت چکمههایش چارچوب منزل آیتالله خمینی را درهم شکست و مرجع مسلمانان را باسارت برد وهمیشه براین گستاخی وبلیدیش میباید.

طاهری قاتل کسی بود که درمقام فرماندهی گارد وحشی شهربانی وپلیس ضد اغتشاش باحمله بدانشگاه صنعتی صحن دانشگاه را ازخون دانشجویان آزادبخواه گلگون کسرد وهمیان روز در شکنجهگاه شهربانی آنها را بشلاق و شکنجه بست.

طاهری همان کسی بود که در حملات مکرر بدانشگاه تهران در راس سکهای تربیت شدهاش - کماندوهای گارد شهربانی - محوطه دانشگاه را دور میزد و با باتوم و گاز اشکآور وکلاه خود و سپر دانشجویان آزادبخواه را بخاک و خون کشید. هیچکس چهره طاهری چماق بدست را در حمله بدانشگاه تهران و صنعتی از یاد نبرده است. هنوز بشیرمیهای او در مورد دختران قهرمان دانشجو و وحشیگریهای علیه سایر دانشجویان قهرمان دانشگاه در خاطرهها باقی است. واین همه سفاکی بدست طاهری انجام گرفت که صدری قاتل و شیاد از آن بعنوان افسری «مردب»، «شجاع» و (نمونه) یاد میکند واز افسران پلیس میخواید که راه و شخصیت او را سرمشق خود قرار دهند.

... و سرانجام طاهری قاتل همان کسی بود که در مقام فرماندهی پلیس ضد اغتشاش و گاردشهربانی سالها بسروکونی آزادبخوهران پرداخت. همه بیاساد دارند کهچگونه این قاتل، تظاهرات ضداسرائیلی را در موقع مسابقات ایران و اسرائیل سرکوب کرد و غله زیادی را مجروح وزندانی ساخت.

بقیه در صفحه ۲

همه نوع فشار و اخراج و زندان قرار داد. بطوریکه با وجود قلت مزد رانندگان و کمسک رانندگان، اعتراضات آنها تا سالها شکل نگرفت. ولی فشار و خفقان، فقط تا موقعی که تحمل شوند وجود خارجی دارند و مسلم بود که دیر یا زود، رانندگان زحمتکش به مبارزه جدی تری اقدام خواهند کرد.

شاید هنوز قضاوت در مورد کیفیت رابطه بین بوجود آمدن جریان سیاسی در اثر مبارزات چریکی شهری و شروع یک سلسله اعتصابات در کارخانهها و این بار بین رانندگان عجلانه و زوررس باشد. از یک طرف مبارزات طاهری صنفی کارگری قوانین خاص خود را دنبال میکنند و از طرف دیگر تحت تاثیر جریانات دیگر جامعه قرار میگیرند. در اینجا حد اقل مطلبی را که میشود با اطمینان اظهار داشت این است که مبارزات چریکی در فرو ریختن نسبی یکی از موانع مهم در راه شروع اعتصابات، یعنی زیاده انگاشتن قدرت رژیم، موثر بوده و این از هدفهای اعلام شده جنگ چریکی شهری است. ولی مسئله بسیار مهمی که در جریان این اعتصاب خاص بچشم میخورد و در مورد اهمیت آن باید در آینده بحث بسیار شود اینست که شروع اعتصاب و سازماندهی آن تا آخرین لحظه از رژیم و عوامل آن مخفی نگاه داشته شد. این از آموزی است که تا یکی دو سال قبل حتی تصور آن هم مشکل مینمود. چطور میتوان در سازمانی مانند شرکت واحد اتوبوسرانی که تراکم عوامل ساواک در آنجا بیش از هر جای دیگر است و سندیکای آن قلابی ترین سندیکای موجود، دور از چشم و گوش عوامل ساواک و خارج بقیه در صفحه ۲

نامه‌ای از ایران

جنبش خلق ایران علیرغم فشار و خفقان شدید با دلاوریا و قهرمانیهای پیشاهنگان از جان گذشتهاش با سرعتی روزافزون بجلو گام بر میدارد. دیگر موج دستگیرها و ترورهای دستگاه هیچ هراسی در دلها نمی افکنند بلکه کسانی از گروههای دستگیر شده که باقی مانده همگی این جملهرا تکرار میکنند که مسئولیت ما شدیدتر شد. همه دم از مسئولیت میزنند، همه دم از فعالیت میزنند، همه در جنب و جوشند که نقش خود را هر چند کوچک در پیشبرد انقلاب مسلحانه خلق ایفا کنند. گروهائی بوده‌اند که همه دستگیر شده‌اند مگر یک نفر، اما این یک نفر بدون هیچگونه وحشت و ترس و بعنوان ادای مسئولیت خود دیگران را بدور خود جمع میکند، صحبت از مبارزه میکند، اعلامیه پخش میکند، در جمع آوری پول برای خانواده رفقایاش بتکایو میافتد.

انسان مسئول. این درک برای ملتی که در آستانه شروع مبارزه مسلحانه قرار دارد درکی مافوق عالی است و این چیزی است که رژیم از آن وحشت دارد. چون میداند ملتی که به چنین طرز تفکری مسلح شد باید حساب وینتام ثانی را برایش باز کرد. در آخرین تلاشهای مذبحخانه و محضکش و با عروسکهای رنگ و وارنگش میکوشد که باسر و صدا و ایجاد رعب، حاکمیت خودش را بر مردم تحمیل کند، اما ملت مصمم بقیه در صفحه ۲

پیروز باد انقلاب دمکراتیک ملی

اجرای حکم ۰۰۰

دوسال پیش پیش طاهری قاتل ببعاونت پلیس تهران رسید و سپس زندانبها و شکنجه گاههای شهرداری باو محول شد و از سال ۱۳۵۰ در ستاد فرماندهی کمیته مشترک ساواک - شهرداری - ارتش باسم کمیته تحقیق و ضد خرابکاری طی مدت کوتاهی دهها تن از فرزندان تهران و دلاور خلق را بعد از ماهها شکنجه وحشیانه و حیوانی بقتل رسانید . او نه تنها از شکنجه و قتل انقلابیون لذت میبرد بلکه از شکنجه پدر ومادر پیر انقلابیون نیز خود داری نمیکرد . کافی بود که همکاران زیر دستش تنها ذراهی در اعمال شکنجه و آزار نسبت ب مردم بیگناه و انقلابیون سمعی بخرج دهند تا مواجه باختم فرمانده قاتل خود شوند .

بپاس همه این سفاکیها و جنایتها بود که دو هفته پیش بدرجه سرتیپی رسید . طاهری قاتل همانطور که صدوی قاتل هم گفت واقعا نوکری خدمتگزار بود که همه عمر و نیروی خود را مصممانه در خدمت اربابانش و شکنجه و قتل عام انقلابیون بکار گرفته بود . او نه تنها در تعقیب ومردوب انقلابیون شخصا شرکت میکرد ، بلکه حتی در زندان و شکنجه گاه هم یکدم از کینه تیزی و جلادیش علیه انقلابیون دلاور دست برنمیداشت . چرا رژیم جنایت پیشه از هیچیک از مشاغل این قاتل و جانی حرفه ای نام نبرد ؟ آیا او تنها یک افسر ساده شهرداری بود ؟ آیا تنها افسر بودن موجب کفر اوشد ؟ مگر ما با هراسری بدون اینکه واقعا خیانتش مسلم شود کینه شخصی داریم . بارها اعلام کرده ایم که ما تنها سینه ها نی هائی را هدف گلوله قرار میدهم که سینه ها ما را هدف قرار دهند .

در جایی که صدوی قاتل که هرگز شهامت ظاهر شدن در میان مردم را ندارد و هر روز دهها نفر اورا محافظت میکنند ، از افسران و کارکنان پلیس میخواهد که حس انتقامجویی خود شان را باوح برسانند و از حیات و جوشنان برای حفظ منافعی دربار فاسد وغارتگران خارجی و داخلی مایه بگذارند . این دیگر مربوط بخود پلیس است که بسرانجام خدمت بضد انقلاب و خیانت بانقلاب و مردم فکر کنند وباین سرانجام خونین ببینند . در جائیکه کارگزاران رژیم جنایت پیشه و غارتگر کوشش میکنند که با تهدید و تطمیع و پاداش بفکر خیانت دامن بزنند و ترس از خیانت و شرم از خیانت را از میان ببرند و خائنین و خود فروشان و وطن فروشان را بخینانت وادارند و بخنمد و نوکری خود در آورند . کیفر خائنین در راهی کارهای مافزار خواهد داشت .

مرگ طاهری قاتل ، این سگ پاسدار منافعی غارتگران ، دشمنان خلق را در ماتی ترس آلود فرو برد . مرگ طاهری قاتل همچون فرسوی قاتل بپشیمان قسم خورده خلق نشان داد که هر جا و هر زمان از کیفر خونین که در انتظار آنهاست چنان سالم بدر نخواهند برد . مرگ این سرکردگان خائن و قاتل هشتاداری است برای هرکس و در هر مقام که فکر خیانت و ضربه زدن بانقلاب و انقلابیون را در سر می پروراند .

هشاداری است بهر کسی که چه از روی زذالت و سرسپردگی و چه از روی سودجویی و مقام خواهی و چه از روی نادانی و حماقت در خدمت ضد انقلاب و بانقلاب خلق خیانت میکنند .

مرگ بر خائنین وعمال قاتل رژیم آلت فعلیای منفور امپریالیسم

جاویدان باد خاطره شهیدای تهران

پیروز باد انقلاب مسلحانه خلق ایران

«مجاهدین خلق ایران» ۲۲-۵۱

اعتصاب کارگران

از کادر سندیکا ، اعتصابی چنین وسیع و همه گیر بوجود آورد ؟ شوکی که رژیم از بی اطلاعی مطلق خود خورد ، که قاعدتا معادل شوکی باید باشد که عناصری که همه چشم امید خود را به کار در سندیکاها خودته بودند خورده باشند ، عظیم است . این واقعه نشان داد که وقتی کارگران آگاهی نسبی به قدرت خود بیابند خواهند توانست که عظیم ترین سدها را در مسیر خود خورد نمایند . استعمار بعنوان رکن اصلی ، وقتی همراه با جریان سیاسی (آگاهی نسبی به قدرت خود ، شناخت ضربه پذیری دشمن و بخصوص تشخیص دوست دشمنان که در صفوف آنها رخنه کرده اند و وجود جریان سیاسی به شناخته شدن این افراد کمک میکند) باعث خواهد شد که اعتصابات کارگری وسعت و شدت یابد و در جریان این اعتصابات است که آگاهی نسبی کارگران تبدیل به آگاهی کامل طبقاتی میشود .

بحران ادواری اقتصادی کشور که از هم اکنون شواهد آنرا می بینیم ، علم امکان رژیم به بکار گرفتن حیل های تاکتیکی و اضافه کردن دستمزدها (در مورد اعتصاب اخیر دولت حتی با اضافه کردن ۱۰٪ به حقوق ها که خواست رانندگان بود مخالفت کرد با وجودی که حتی بنا بر معیارهای رژیم ، تورم اقتصادی چندین برابر این مقدار را از کارگران دزدیده است) و خلاصه زکرد عمومی اقتصادی ، زمینه مناسبی خواهد بود که تدارکات قبی سازمانهای انقلابی کشور بتواند بارور شود و نتیجه مطلوب دهد . این بحران های غیر قابل اجتناب در سیستم سرمایه داری فقط وقتی در شکست رژیم موثر می افتند که از مدتها قبل ، سازماندهی مخفی انقلابی و کار در میان توده ها شروع شده باشد و بقول پویان « مبارزین با لاقوه ، دست روی دست بانظار رسیدن » روز موعود « ی فرا رسیدن این بحران ها نشتسته باشند . و این کار را ، یعنی سازماندهی انقلابی را ، فرزندان برومند خلق ما ، از سالها پیش یعنی از موقعی که رژیم در مرحله رونق اقتصادی قرر داشت آغاز کرده بودند ، به تشکیلات خود وسعت داده بودند ، در جهت پیوند با توده ها حرکت کرده بودند ، یا موانعی نیروی شده بودند و عملا در شکستن آن موانع قدم برداشته بودند و این بود که یک روز کارگران کرج با خون خود طومار دفاع سمواتی را اضاء کردند و روز دیگر رزمندگان خلق به پشتیبانی از رانندگان زحمتکش تهران کیوسک های دژخیم صفت راهمانی را منفرج و آنها را مجبور به برچیدن بساط خود کردند (به اعلامیه چریک ها در شماره ۲۶ و ۲۷ باخترا امروز مراجعه کنید) و امروز کارگران شرکت واحد ، در زیر گوش رژیم و بدون اطلاع قبلی او ، اولین اعتصاب وسیع خود را عمل میکنند .

این هنوز آغاز کار است . هنوز مرحله تدارک است . ولی مرحله ایست ضرور که تصور انقلاب بدون گذار از آن یا تمنای « کودتا » است و یا آرزوی (دستی از غیب) و مبارزین ایران به این دو باور ندارند ! درود به رانندگان غیور شرکت واحد اتوبوسرانی تهران

درود به همه کارگران و زحمتکش خلق درود به مبارزینی که برای رهائی خلق بجان میکوشند

نامه ای از ایران

است ، بانتقام . خوب گوش کنید وفریاد یک مبارز تنهاو باایمان را در جو پلیسی ایران بشنوید ، او میگوید من انسانم ، من مسؤل وم این مسؤلیت را با همه تنها و فشار محیط به رفقاییش تذکر میدهد . دقت کنید این ها یعنی چه ؟

این کلمات مشت محکمی است که بدهان شاه و نوکران سرسپرده امپریالیسم کوبیده میشود . در این کلمات فریادی خاموش پنهان است . فریادی که در عین خاموشی میتوان عظمت رگبار مسلسل های فدائیان و مجاهدین و گروههای ازجان گذشنه خلق را در آن دید . این فریادی است بالحن شجاعانه و مصمم که میگوید : ای جوانان دربار و درباریان ، شما در دشمنی بملت من سوگند خورده اید و من در دوستی . تو میخواهی من خونریزیهای خودت وبا ایجاد ترس ، امید را از من بگیری ، اما بدان که اگر گلوله های مسلسل ت را

را در سینه ام خالی کنی امیدم را از دست نخواهم داد ای دشمن بشر ! اگر هزار دیوار بکشی و چشمان مرا به پستی و حقارت میکوب کنی من سازش نخواهم کرد و تا آخرین نفس خواهم جنگید و این تازه اول کار است .

رژیم فاشیستی شاه باحالت کج و مایوسش باید بانتظار قهرمانیها وحماسه آفرینیهای انقلاب خلق باشد و در وحشت و اضطراب ساعات آخر عمر خود را دقیقه شماری کند . این امید ملت پرتوی از امید وایمسان پیشاهنگانفی است که چنین در خلق تجلی کرده است . این ایمان و امید و فناکاری رزمنده دلیر مجاهد خلق احمد رضائی است که در وقتیکه تمام نیروی پلیس برای دستگیری او مجهز شده بود ، او پاروچی ای سرشار از رزمندگی و با عشقی عمیق و ایمانی خل ناپذیر نسبت به خلق و با لبخندی تمسخر آمیز نسبت بفعالیتهای مزدبوحانه پلیس چنین میگفته است : آنها چه چیزی را میخواهند ازین ببرند ، فرعون باآن ها قدرتش تمام سعیش این بود که موسی ای بوجود نیاید و بچه ها را با بجزرد بدنیآ آمدن سر میبرید ، اما علوالم تمام فشارها ، موسی در دامان خود فرعون پرورش یافت و بر علیه او برخاست و تخت بازگش را و ازگون ساخت . رضائی شهید میگفته است در آزمون تمام فعالیتها منتهی باین میشد که از وجود املتن موسی جلوگیری شود اما در این زمان ما هستیم و کار میکنیم . نقل میکنند که رضائی با لحنی قاطع میگفته است رژیم باید از ما بترسند نه ما از او .

امروز کلمات انقلابیون را که در آنها یک دنیا معنی نهفته است مردم در مجالس خصوصی و گفتگوهای درگوشی برای یکدیگر تکرار میکنند و ایام میگردند . اری این کلمات و این کلمات و این کلمات و این احمد رضائی ها ، پویان ها ، کتیرائی ها و هزاران رزمنده دلیر خلق ایران است که با ایمان استوار در زیر شکنجه و در برابر چوبه های تیر به خلق خود پشت نکرده . خون اینان نه تنها در مردم ایجاد یاس نکرده بلکه چون ستارگان سرخی دردل سیاه شب مستازان راه انسانیت را به پیکار مسلحانه دعوت میکند . امروز هرکس چشم داشته باشد میتواند جو انقلابی ایران را درک کند .

در روزی که خبر یک ترور یا انفجار که بوسیله چریکها صورت گرفته و رژیم نتوانسته آنرا مسکون بگذارد در روزنامه ها منتشر میشود بخوبی میتوان دید که بیش از هر موقع دیگر دکتهای روزنامه فروش شلوع میشوند و همه با ولع این خبر را میخوانند و خوشحالی برای یکدیگر بازگو میکنند ، آنروز ، روزنامه ها بیش از هر روز بفروش میرود . ساعت ۸ یا ۷ شب کیهان پیدا نمیشود . در آنروز ، روزنامه فروشها برای فروش بیشتر روزنامه هاشان تیتتر بزرگ روزنامه را فراموش میکنند و خبر از عملیات چریکها را که رژیم با نهایت عجز و درماندگی از استتار آن در گوشه روزنامه نوشته است باصدای بلند تکرار میکنند : حمله بیبانک فلان تراندازی در خیابان فلان کشته شدن یک افسر و یکی زخمی انفجار بمب در بی - او - سی و اما پسرهای کوچولوی کسا برای کمک بمعاش خانواده خود روزنامه فروش می کنند در روزهایی که خبری هم نوشته نشده برای فروش بیشتر روزنامه شان فریاد تراندازی انفجار بمب را سر میدهند . امروز جو انقلابی ایران همگانی است . کوچک و بزرگ و جوان نمی شناسد ، بچه ها بازبان بچه گیشان کارگر با زبان سناه کارگریش ، دانشجو بزبان دانشجوییش ، محصل دختر و پسر هر کدام با زبان خود سخن از انقلاب میگویند . این جو بانند ازای قوی است که حتی مادر بزرگها هم از آن سخن بمیان میاورند ، افسانه ساز می کنند . آری افسانه ، حماسه مقاومت خلق . خون از پیرزنی که همسایه مان است شنیدیم که برای دیگری نقل میکرد :

« نامردها ریختن تو خونهای فلانی تفتیش کنن ، یک عالم مدارک و دفترچه تو طاقچه اطاق بوده اما گوزشندن و ندیدن و دست خالی برگشتن » . بعد از شهادت مجاهد شهید رسول مشکین فام در شیراز برای او مجلس ختم بپا کردند و جریان کسی از مردم شیراز نیست که نداند . دوستم خوشی

بقیه در صفحه ۳

شما آتجا بوده فام جشن بصورت ر مجالس غا پذیرائی کر پدر رسول . میهمانان ، بدنیه رسول مش برایتان همیاری رژیم و عم مامو مشکین فام مجلس خت با اطلاع از منزل افراد عادی ختم کجا . ماسکی که از دید تیر آنهار را ویدر گفت . اصرار می . و میخوامی که در جر نام مسجد کردن مامو باشکوهی رساندن میگرفتند . چطور یک واداشت . ونیرو آفرید و پلیس باین قصد مجاهدین و آقای پیشوا صحبت ک میکنید چو برای رسو آنجا میرو همگی روان محترم اقا روشن فکر میباشند . که دربارہ در این بین ان بوده از از مردم د بگویند با گفتن نسبت به بامید جانب در انقلاب نو نیز با آنجا نیز ا شد و پلیس مایوسانه ننگین خود در ه مفصل آفاق علنی بودن سه روز ن برپا نشد شیراز از باین عمل شناختند . بعد آقای حاضر

این حق مسلم تودو باست که خشونت پمپراسیم را با خشونت انقلابی پاسخ دهند

نامه‌ای از ایران

آنجا بوده تعریف میکرد ، در منزل پدر رسول مشکین فام جشن شهادت گرفته بودند جلو وداخل منزل را بصورت روزهای عقد وعروسی چراغانی کردند . عین مجالس عقد از میهمانان باشیرینی و چای وشربت پذیرائی کردند هرکس که از در وارد میشد سر و روی پدر رسول مشکین فام را که باقیافه‌ای بشاش باستقبال میهمانان میرفت میبوسید و باو تبریک میگفت . بدنیست جریان را که پس مرگ مجاهد شهید رسول مشکین فام اتفاق افتاد و باز همه میدانند برایشان بنویسم . این جریان نمونه جالبی است از هشیاری و عاقلانگی ، فرزند خلق و در مقابل کودنی رژیم و عکال او .

مامورین سازمان «امنیت» در اطراف منزل پدر مشکین فام پراکنده بودند و از این قصد که احتمالا مجلس ختمی در یکی از مساجد برگزار خواهد شد با اطلاع بودند . برادر کوچک و خردسال مشکین فام از منزل خارج میشود - مامورین در میان راه بصورت افراد عادی باو برخورد کرده از او می پرسند مجلس ختم کجااست ، غافل از اینکه اینان بهر قیافه و ماسکی که در آیند باز قیافه کربه و ددمشانه شان از دید تیزبین و هشیار خلق پنهان نمی ماند . کودک آنها را می شناسد و با حالت بیگانه‌اش میگوید پدرم گفته بکسی نگو . مامورین بقصد فریب او باز اصرار میکنند و میگویند که ما دوست برادرت بودیم و میخواهیم در مجلس ختم او شرکت کنیم . اما کودک که در جریان مبارزه قرار گرفته زیرک هم هست . نام مسجد را عرضی میگوید و باین ترتیب باگمراه کردن مامورین مجلس ختم بدون اطلاع رژیم بطرز باشکوهی برپا میگردد . مزدوران سازمان امنیت برای رساندن آن خبر بارباباننشسان بریکدیگر سبقت میگرفتند . راستی کمی این صحنه را مجسم کنید چطور يك كودك این سگ صفات رامیوم و رابرقص واداشت . تجسم این صحنه مضحک و در عین حال امیدبخس و نیرو آفرین است . بهرحال شب شنبه تمام ساواکیها و پلیس به مسجد نو که آن کودک گفته بود میروند باین قصد که از ایراز احساسات خلق نسبت به مجاهدین و شهیدانشان جلوگیری کنند . خطیب محترم آقای پیشوا در مسجدنو سخنرانی نمیکرد . در پایان صحبت کمی راجع به مجاهدین سخن میگوید و بعد میگوید چون امشب در مسجد ولی عصر جشن شهادتی برای رسول مشکین فام گرفته شده همگی باتفاق هم بانجا میرویم تا به پدر او تبریک بگوئیم و از آنجا همگی روانه مسجد ولی عصر میشوند . در آنجا خطیب محترم آقای . مجدالدین محلاتی که از روحانیون روشنفکر فارس و فرزند آیتاله محلاتی شیرازی میباشد پس از افشاگری جنایات رژیم و توضیحاتی که درباره مجاهدین خلق میدهد تاکید میکند که اینها شهیدان و مامسولیم که از خون آنان دفاع کنیم .

در این بین دسته گل زیبایی که عکس رسول بروی آن بوده از درمسجد وارد میشود و آقای مجدالدین محلاتی از مردم دعوت میکند که به پدر مشکین فام تبریک بگویند . همه سر و روی پدر رسول را می بوسیده‌اند با گفتن تبریک به پدر شهید خشم و کینه و نفرت نسبت به کشندگان او را در دل پرورش میدهند و بامید جانبازی های آینده و ایفای وظیفه و نقش خود در انقلاب روزشمار می کنند . باری جمعیت مسجد نو نیز بانوبه جمعیت مسجد ولی عصر پیوست و در آنجا نیز از مردم بوسیله شیرینی و شربت پذیرائی شد ولیس و ساواک رژیم که باقیافه های مضحک خود مایوسانه جشن را نظاره میکردند غروب عمر زندگی ننگین خود را درچهره‌های مصمم مردم میخواندند . در همان مجلس مسجد ولی عصر پس از سخنرانی مفصل آقای محلاتی راجع بمجاهدین ، مردم خواستار علنی بودن دادگاه ها شدند . بعد از آتش بسدت سه روز نماز جماعت در مساجد شیراز بعنوان اعتراض برپا نند و این عمل انقلابی باعث شد که تمام مردم شیراز از کوچک و بزرگ از موضوع باخبر شوند ، باین عمل تمام فارس رزمندگان و مجاهدین را بهتر شناختند .

بعد از این جریانات آقای مجدالدین محلاتی و آقای حائری را که در ایفای مسوولیت خود نسبت

بافشاگری اقدامات رژیم ، فعالانه شرکت کرده بودند تبعید نمودند اما فکر آنها ، سخن آنها ، عمل آنها الهام بخش پیرو جوان از زن و مرد است . آنها از شهرشان تبعید شدند اما تمام ملت ایران و بخصوص در فارس آنها را بخود نزدیک می بیند آنها بیش از هر وقت در قلوب ملت ایران جای دارند . خلق هرگز خدمتگزاران راستین را فراموش نمیکند . جلوگیری از نزدیک شدن قلبها چیز نیست که منتهای هدف رژیم است اما می بینیم که علیرغم تبعیدهها ، شکنجهها و کشتارها ، این نزدیکی روزبروز بیشتر میشود . این طلیعه پیروزی خلق ما است . چندی پس از این جریانات يك گروه چهل نفری از جمله مهندس رجبعلی طاهری رئیس اداره فنی وزرات راه استان فارس دستگیر میشوند و تعدادی از مردم را در مسجد فارس دستگیر میکنند . نوکران کوچک بزرگ رژیم به عوغو بردخته و سگوار پوزه یکفشهای ما فوق مالیدن بامید رتبه ودرجه‌ای . اما از راه خلق پر مبارزه است . آزاده خلق ایران به پیکار و خاتمه بخشیدن بهرگونه استثمار است . راه ملت بنا بود کردن دشمنان بشر خدشه ناپذیر است . این دستگیریها در شیراز هم مثل جاهای دیگر تاثیر منفی بمبارزه نگذاشت بلکه بان قدرت و قوت بخشید باوجود دستگیریها همه روزه صحبت از عملیات چریکی است و پلیس که از این موج انفجار گیج و وحشت زده شده از سایه خودش هم میترسد . در کیوسک چهار راه زند شیراز شمش مشکوکی را دیده بودند بگمان اینکه بمب است . کارشناس مواد منفجره را برای خنثی کردن آن خبر میکنند و وقتی که محیط را قرق کرده و کارشناس با ترس و لرز جلو میرود ، يك قوطی خالی بیشتر نمی بیند .

مهندس طاهری و انتظار مهدی و دیگران زیر شکنجه شدید هستند . مهندس طاهری در حالیکه باهائش بشدت مجروح و ورم کرده و خون آلود بوده است از شکنجه گاه به سلولش میبرده‌اند هنگامیکه از جلوی سلول رفقاییش عبور میکرد فریاد میزد ، بیچه ها مقاومت کنید ، مقاومت کنید ! همه افراد خوب روحیه شان را حفظ کرده‌اند . همه شعرهای انقلابی میخوانند و شعار میدهند . آنها در زیر شکنجه مقاومت کرده‌اند . در بیست روز اول آب کافی در اختیارشان نمی گذاشتند و آنها مجبور بودند از همان مختصر آب آشامیدنی برای وضو استفاده کنند . شایع است حسین صحرانیان دانشجو را که فرزند یکی از روحانیون شیراز است سوزانده‌اند . این امر خیلی در مردم انعکاس داشته است . جریانات اخیر روحیه مبارزه جویانه را در دورترین نقاط ایران تقویت کرده در بین روستاها اگر کسی را بیابند که باو اعتماد کنند خیلی حرف دارند که بزنند .

من چه بودم . . .

کرکسی بر سر شهر سایه وحشت انداخته بود و به سر پنجه قهرش می دوخت هر دهانی که به فریاد و فغان می شد باز فقر با چهره نکبت بارش هدم نمی از مردم بود . وزبی هرکتر جنبش خلق پاسخ از آتش و خون می آمد و سحرگهان گهواره روز زیر زنگبار مسلسلها تابوت عزیزان می شد ورق زرین عمر کسان گوتیا کهنه پلاسی بود افتاده شوار در رهگذر چرخ مستم و من این خواری در خود دیدم - در تن خود و همین بود که مانند تیر من تراشید مرا - از من برنده سلاحی می ساخت نتوانستم دیگر به تماشای عبت خود را تخدیر کنم نتوانستم در کنج اطاق چون فلان آقا صیقلگر شرمم باشم ریز تراش شعر در من فریادی بود که درون طوفان سر میدادم و به زغم دشمن ره به گوش شنوا هم میبرد

سخنی ساده و راست همچو تیری که نشینند به هدف و بدین کارائی چه غم از واژه سنگین و زخمی می بود ؟ شعر من آن شما بود و همین کینه دشمن را ابا من افزون میکرد تا به جرمی که چرا گفتم آزادی نیست بگرفتندو به من تهمت ویرانگر ایران بستند . و چه‌ها بر سر من رفت که شرم آیدم از گفتن آن . من چه بودم چه شدم رفته بودم که بچشم خورشید رفته بودم که بیارم گل و بنشانم برسینه دوست در کمینگاه خطر ای ننگ ! همین گشتم من باخفاش دسته گل بستم یاران را ازبوتاه خار

من چه بودم چه شدم شرم بادم که اگر چند به زور یا خود از ترس که اندرز زبونی میداد همزبان گشتم من با دشمن و سخن گفتم آنگونه که دلخواهش بود یاوه‌هایی ناساز در پشیمانی و ورزش خواهی تا چنین مانده‌ام امروز که می بینید از رفیقان محروم شرمگین از همسر خجل از کاوه که دارد پندری همچون من و . . . شما ای مردم که به حق از من بیزاری می جویند .

آه ای مردم به شما وامی سنگین دارم بتراشیدم با تیشه خشم بر سرم پتک بکوید گران تا دگر باره بسامان گردم تا نلغزم دیگر در ورطه هول تا نیازم دل در روز نبرد . تکیه گاه من ای مردم این مرز فراخ من به خود هیچم با دست شما صخره سخت و همین است که باز فرصتی از نو خواهم زشما عذر من خامی من در هجوم طوفان بی گمان ساقه نازک بودم زود شکن لیک از تجربه می آموزم زندگی جمع افتادن و برخاستن است من اگر بشکستم راه بشکسته یکی نیز مرمت شدن است .

باورم دارید ای مردم شهر اینکه میگویم نیست کلکی بهر گریز از کیفر تن به شلاق شما ارزانی است بی محابا بزنید که سزا این است و بیش از این زان پاسخ اما امیدم هست دست افتاده بگیرد و بر آریدش از لای و لجن چوبك زمزه ساز چو به کندنفس خوکان آلوده شود گر مدد باشدش از چشمه پاک نه همان آب روان است هنوز ؟ آه . . . آیا شومد که به آغوش تو باز آیم ای خلق بزرگ ؟ با تو سوگند به تو هرچه هستم نکستم پیوند گر ببخشی مرا باز پذیرا گردی چتر بازوی بلند تو اگر بینم بالای سرم بار دیگر از شوق در قدمه‌های گل خواهم کرد شاعر رنج و غمت خواهم بود .

ظفر مند باد جنك عادلانه خلق

باختر امروز

من چه بودم چه شدم جعفر کوش آبادی در چشم انداز دیروز ، امروز ، فردا

جعفر کوش آبادی را شعر کوچک خان شناساندش و بدنبال آن اشعار دیگرش . در جریانی یا شاید هم خارج از جریانی پاسداران شب که همیشه دوست دارتد آدمهای مردمی را لجن مال کنند سراغش رفتند و شکنجه اش کردند و بقول خودش همزبان گشت با دشمن و سخن گفت آنگونه که دلخواهشان بود و بالاخره باز بقول خودش ، ماند ، از رفیقان محروم ، شرمگین از همسر و ...

دیروز کوش آبادی دیروزی است دوچهره . چهره‌ئی در پیوند با مردم و درغم مردم بودن و خود را در مردم و مردم را در خود دیدن ، کوچک خان مردم را زنده کردن ، پدران دلاور مردم را بزرگداشتن و خود را بخندمت مردم گماشتن و این مشی که گویا میخواهد در امروز و فردا ادامه یابد ، باز در دیروز نزدیکتر بریده میشود و چهره دوم دیروز کوش آبادی خنود می‌نماید که قضیه مصاحبه رادیو - تلویزیونی با سازمان «امنیت» است و باقی جریانات که دیگر گفتن ندارد . این دو چهره دیروز اوست . اما امروزش . کوش آبادی پس از رها شدن از چنگ آدمکشان شاه که البته قیحتی بس گزاف برای آن داد اجبارا گوشه نشین شد و رفیقان وی همچنانکه خودش گفته از صحبت خود محرومش کردند و باز همچنانکه خود گفته خلق بحق از او بیزارى جست . کوش آبادی با خود نشست و زیر و روی قضیه را سنجید و دید چه کرده است . و تصمیم گرفت بدامن خلق برگردد ، خود را برپای توده ها باز گرداند و خود را شستشو کند و باخلق خود نشیند . بقول خودش : برتاشیدم باتیشه خشم ، برسم یتک بکوبیدم گران ، تادگر باره بسامان گرم . کوش آبادی حال این تصمیم را گرفته و با اتکا باین تصمیم خود و تجربه‌ای که بار اول آموخته ، حساب کرده که این بار هرچه باشد خواهد پذیرفت و از این رو شعرش را پخش کرده که نسخه‌ای بدست ما رسیده است .

این تصمیمی است بسیار عالی . این از شرمساری گذشته و تیکه باینده امید بخش سرچشمه میگردد و امروز کوش آبادی را تشکیل میدهد . امروز کوش آبادی ، یعنی در این تصمیم چند چیز نهفته است که از آنجمله است اثبات گفته‌های انقلابیون ایران و سازمانهای مترقی این مردم در مورد شکنجه های وحشیانه ای که بانقلابیون داده میشود تا تسلیم گردند و دیگری اینکه رژیم ایران آنچنان مورد تنفر مردم است که هر فردی با آن همزبانی کند جانی در بین مردم نخواهد داشت . کوش آبادی میگوید : وجه ها بر سر من رفت که شرم آیدم از گفتن آن . و آشکارا نشان میدهد که آنچه از زندانیان تاکنون تسلیم رژیم شده‌اند و پشت رادیو و تلویزیون آمده‌اند و غلط کردم نامه خوانده‌اند ، زیر فشار شکنجه و ضعفشان آنرا باعث گشته است .

و براستی اگر کوش بایستد و سرفراز از آبادی کوره آزمایش خلق ایران بیرون آید ، جاده خیانت را کوفته است . در هر صورت این شعر و تصمیمی که در خلال آن هست جریانی است که رژیم شاه کوشمیده در مبارزات مردم بوجود آورد تصمیم کوش آبادی این است که بدامن خلق برگردد و رو در رو با دشمنان خلق بجنگد . اما این چگونه عملی میشود این را فردای کوش آبادی و امثال او نشان میدهد . در عمل است که روشن میشود او تا کجا باخلق است .

باید پاک‌زاده‌ها ، احمدزاده ها ، مفتاحی و بدیع زادگان بود . باید زیر شکنجه مرد و زانو خم نکرد . اگر دلیران شهیدی که جان تسلیم کردند و تسلیم نشدند در قلب خلق جای دارند ، باین خاطر است که خود را فدای خلق کردند . فردای کوش آبادی در خدمت باخلق و در جریان گذشتن از آزمایش است که معلوم میشود چگونه است . ساختمان این فردا ، باخود اوست . بی تردید پاسداران شب سراغش خواهند رفت و باز



مهدی رضائی

محمد صفاری آشتیانی

احمد زبیرم

زنده باد دلاوری خلق

نشانده شاه ، کودتای سازمان جاسوسی امریکا را جشن میگرفت ، فرزند انقلابی خلق ، احمد زبیرم ، بمنظور وارد ساختن ضربات انقلابی رژیم شاه و ارتداد نفرت بامپریالیسم ، بنمایندگی خلق ایران و پیمان با زحمتکشانی که تحت ستم امپریالیسم و ارتجاع رنج میبرند ، وارد عمل انقلابی شد . متأسفانه قبل از اینکه موفق شود بمب ساعتی بسیار قوی خود را علیه ارتجاع ایران بکار بیاندازد ، در برخورد مسلحانه‌ای در جنوب تهران بشهادت میرسد . احمد زبیرم نیز از رهبران و فعالین سازمان چریکهای فدائی خلق بود که در شرایطی نظیر صفاری آشتیانی بفعالیت مخفی سازماندهی انقلابی مشغول بود .

در دو ماه اخیر در ایران مبارزات چریکی بشدت ادامه داشته و هرروز برخورد مسلحانه‌ای بین چریکهای انقلابی و پلیس ارتجاعی شاه بوقوع پیوسته است که در رأس آنها عملیات مسلحانه روز های دوم ، هفتم ، و بیست و هشتم مرداد قرار دارند .

در دوم مرداد ۵۱ برخورد مسلحانه‌ای در سلیمانیه تهران بین پلیس و محمد صفاری آشتیانی روی میدهد و محمد صفاری آشتیانی پس از چهار ساعت مقاومت مسلحانه بشهادت میرسد . آشتیانی از بنیانگذاران و رهبران فعال سازمان چریکهای فدائی خلق بود . این انقلابی بزرگ پس از حادثه سیاهکل با اینکه رژیم سرسختانه در تعقیب او بود و عکسهای او را در سراسر کشور پخش و برای دستگیری او جایزه تعیین کرده بودند ، توانست قریب یکسال در شرایط دشواری عملیات مسلحانه و انقلابی سازمان خود را رهبری کند .

در برخورد مسلحانه‌ای که در هفتم مرداد ۵۱ اتفاق افتاد ، سپهری ، فرامرز شریفی و مهدی فضیلت کلام بدست پلیس جنایتکار رژیم بقتل رسیدند و یکی دیگر از افراد چریک بنام عزت شاهی ضمن تغییر مکان ، مواد منفجره‌ای که بوسیله تاکسی حمل میکرد ، منفجر شده موجب شهادت او میگردد . هر چهار نفر از اعضای سازمان انقلابی چریکهای فدائی خلق بودند .

در روز ۲۸ مرداد ۵۱ ، در حالیکه رژیم دست

از او چیزهایی خواهند خواست و در واکنش او در برابر خواسته‌های آنهاست که روشن میشود فردای کوش آبادی چگونه است . امیدواریم که کوش آبادی نیز بسهم خود سربلند بیرون آید . آغوش خلق ایران برای پذیرفتن هر فرزند پاکي باز است . باید بیازوی خلق تکیه کرد ، به پیروزی انقلاب و به حقانیت زحمتکشان ایمان داشت . مرگ هست اما شکست نیست . نابودی هست اما زبونی نیست . و اما شعر جدید جعفر کوش آبادی -

من چه بودم چه شدم

با شما هستم ای مردم شهر
نام من جعفر فایملم کوش آبادی است
همسری دارم و فرزندى نامش کاوه
شرح حالم روشن
دوره کودکیم را در ده
بسر آوردم و دوران بالندگیم
راهی شهر شدم
شهر بیرحم سرتاپا تبعیض و دروغ
گرسنه بودم و فرزند بیابان فراخ
خانه در شهر به چشمانم زندان ملال آور بود .

چشم بر رهگذران ساعتها
مثل نیلوفر غمگینی بر بنجره می پیچیدم .
روزها می رفتند
روزهای تب آموختن در بندری
کنجکاوهای وسوسه خیز
روزهای کتک و سرزنش و اخم پدر
و چنین بود که باجان کندن
نونهالی زنهالستان شهر شدم
من زدم پرسه و دیدم هر گوشه کنار
کودکانی را در حسرت نان
مادری را که پی فرزند زندانی این در و آن در
مرد آواره بیکاری را
که به نو میدی از ده بنه کن آمده بود .
روزها می رفتند
پرده یک سو می شد
زندگی در چشم کابوسی زشت نمود
چهره ها افسرده
خنده از لبها کم

بقیه در صفحه ۲

درود به رانندگان زحمتکش تهران